

صالح بر صالح

ویژه نامه مسیر صالحان

از امام خمینی ره تا حضرت آیت الله سید مجتبی خامنه ای

هفته نامه افق حوزه | شماره هفتم | دوشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۵

خاطرات

امام سید مجتبی خامنه ای

از امام شهید ره

خاطرات امام سید مجتبی خامنه ای از امام شهید ره

• رابطه علمی رهبر شهید انقلاب با پدرشان آیت الله سید جواد خامنه ای

ظاهرأ ابتدا مرحوم آقا (آیت الله سید جواد خامنه ای) به عمومی ما آقا سید محمد آقا یک درس می گفتند و به پدرم درس سطح پایین تری را می گفتند که بعد از مدتی، درس این دو نفر یکی می شود و با هم «شرح لمعه» را نزد مرحوم آقا می خوانند. پدرم می گفتند: در دوره ای وقتی من از درس آقای میلانی برمی گشتم، مرحوم آقا هم از نماز حرم برمی گشت و ما در راه به هم می رسیدیم. مرحوم آقا از من سؤال می پرسیدند که آقای میلانی امروز در درس چه گفت، من شروع به تقریر درس آقای میلانی می کردم و ایشان نیز نکاتی در تکمیل یا توضیح می گفتند؛ البته مرحوم آقا این کار را روی حساب می کردند تا پدرم بلافاصله بعد از آن درس مهم، یک نوع مباحثه با یک فرد ارشد داشته باشند و نکاتی را بگویند. این فرایند، بسیار مؤثر است و مطلب را در ذهن حک می کند و اگر مستمر انجام شود، اثرات بسیار مهم و فراوانی دارد. گویا این برنامه هم مدتی استمرار داشته است.

• دورکعت نماز برای والدین

ایشان هم در زمان حیات والدین و هم بعد از آن برایشان نماز می خوانند. ما وقتی که نوجوان بودیم، در فصل های ابتدایی سال چون اذان صبح زودتر است و آقا هم مقتید به نوافل شب بودند، چندان نماز صبح آقا را درک نمی کردیم؛ اما در فصل های سرد که اذان صبح در تهران کمی قبل از ساعت شش است، نماز آقا را می دیدیم. همان حدود ساعت شش بیدارمان می کردند و اول نماز می خواندیم و صبحانه ای می خوردیم و بعد می رفتیم مدرسه. آن موقع می دیدم که آقا بعد از نماز صبح، دورکعت نماز می خوانند. یک وقتی از ایشان سؤال کردم که این نماز برای چیست؟ آقا جواب دادند: این هدیه هر روز من به آقا و خانم است. این نماز را آن موقعی می خواندند که هر دوی آن ها در قید حیات بودند. احتمال می دهم حالا هم آقا آن را بخوانند، منتها زمانش را تغییر داده اند و پیش از اذان صبح می خوانند. این روزها که توفیق بود بعد از نماز صبح خدمت شان بودم، ندیدم که آن نماز را بخوانند و احتمالاً آن را به شب منتقل کرده اند.

حدس من این است بعد از فوت این بزرگواران، آقا بیشتر از این ها هم انجام داده باشند؛ چون آقا برای بعضی افراد که به لحاظ نسبی دورترند هم، مقتید به انجام برخی امور هستند؛ هم برای اموات و هم حتی برای کسانی که زنده اند. گاهی اوقات آقا برای کسانی طلب مغفرت می کنند که شاید خود آن افراد با آقا میانه چندان نمی داشتند باشند.

• من افتخار می کنم که فقیر هستم!

من در کودکی از کلمه «فقیر» بدم می آمد. خب بچه بودم و تصورم از «فقیر» مثلاً کسی بود که گوشه خیابان می نشیند و گدایی می کند. آن زمان هنوز انقلاب پیروز نشده بود و من کلاس دوم دبستان بودم و مشهد زندگی می کردم. در همین خانه ای که الآن هم هست. یادم هست در گوشه ای از همان خانه، مقداری بسته های آذوقه و روغن نباتی بود. ما، یعنی سه فرزند و پدر و مادر، نشستیم و در حال صحبت بودیم که آقا در میان کلام گفتند که من افتخار می کنم که فقیر هستم! تا این را آقا گفتند، این قدر این جمله برای من ضرب داشت که یک دفعه گویا تصورم نسبت به «فقر» عوض شد؛ به طوری که تا الآن هم همین جوری هستم. این به نوعی نشانه بی تعلق بودن ایشان به دنیا از همان اوایل زندگی و تارک بودن ایشان است.

• وضعیت زندگی

ایشان اصلاً اجازه نمی دهند، زندگی شان دچار زرق و برق شود؛

را می گیرد، به خانه آقا آمد.

• صندلی های پلاستیکی

مورد دیگر مثلاً این است که آقا از سال ۸۰ به دلیل کمردرد مجبورند، به تجویز دکتر روی صندلی بنشینند. ایشان حتی بین دو نماز باید روی صندلی بنشینند و تقریباً نشستن روی زمین ندارند و والده هم مشکل کمردرد دارند؛ اما صندلی و میزی که در خانه آقا وجود دارد، پلاستیکی است؛ مثل مغازه هایی که می خواهند بدون هیچ هزینه اضافه ای صندلی چوبی یا آهنی نخرند، ولی صندلی هم داشته باشند؛ لذا تعدادی از همین صندلی های پلاستیکی خریده اند و گوشه ای در اتاق پشتی منزل روی هم گذاشته اند برای مهمان ها که در مواقع نیاز به تعداد بیشتر، دور اتاق چیده می شود.

• سرویس خواب

از این دست وسایل قدیمی، می توان به تخت آقا اشاره کرد. تختی که آقا الآن روی آن می خوانند، همان تختی است که از سال ۶۰، یعنی از زمان ترور و جراحت و آسیب ناشی از آن، روی این تخت خوابیده اند و الآن چهل سال است که از آن استفاده می کنند. اگر یک نفر یک قلم و کاغذ بردارد، شاید بتواند بیش از پانزده مورد از این وسایل قدیمی را فهرست کند. والده نیز در این جهت بسیار مؤثر بوده اند؛ ایشان هم پایه پای آقا در تمام این سال ها بوده اند.

• شباهت هایی حضرت آقا با مادرشان

صدق و صفا

پدرم، با وجود فهم سیاسی و تجارب متراکم و دقت هایی که در جزئیات دارند، صفا و صمیمیت خاصی هم دارند. امروز ۴۲ سال از انقلاب می گذرد و شاید بیش از پانزده سال نیز قبل از انقلاب، این مبارزات ادامه داشته است؛ در نتیجه، ایشان تجارب و تشخیص های مختلفی دارند؛ اما با وجود این، صفای خاصی دارند. صفا به معنی صدق. این شاید به آن دو بزرگوار، یعنی خانم و آقا، برمی گردد؛ زیرا آن ها نیز همین صفا را داشتند.

• صراحت لهجه

از جلوه های این صدق، صراحت لهجه است. من این حالت صراحت را در خانم دیده ام؛ مثلاً اگر کسی غیبت می کرد، صراحتاً به او می گفتند: غیبت نکنید یا آن حرف را قطع می کردند. یادم هست من بچه بودم و با ایشان و مادرم و بعضی دیگر به روضه ای در ابتدای خیابان احمدآباد می رفتیم. آنجا برخی از فرزندان صاحب خانه یا مهمانان دیگر بی حجاب بودند. خانم همان جا با یک یک آن بچه ها با لحن ملایم و با «دخترم» و الفاظی مانند آن شروع کرد به صحبت کردن و بیگیر ماجرا شد؛ به طوری که همان جا جادر به سر کردند؛ درحالی که نه مرحوم خانم فرد منسوب به قدرتی بود و نه پشتوانه دیگری از این قبیل داشتند.